

فوکوتساوا، در سال ۱۸۳۴ در یک خانواده فرودست سامورایی متولد شد و در سال ۱۹۰۱ وفات یافت. او یکی از متفکران بزرگ ژاپن در قرن نوزدهم میلادی و مدرس و روزنامه‌نگار بود. وی خالق چند اثر است که در میان این آثار، "نظریه تمدن" اهمیت بیشتری دارد و به چند زبان ترجمه شده است. یونسکو این کتاب را به‌عنوان یکی از آثار برگزیده انتخاب کرده است. گفته می‌شود "نظریه تمدن" که در هشتمین سال حکومت میجی (۱) انتشار یافت، تأثیر به‌سزایی در رشد و توسعه ژاپن داشته است. در یک جمع‌بندی کلی، نکات اساسی و محوری کتاب عبارتند از:

- ۱- تمدن چیست و بر چه بنیانی استوار می‌شود؟
- ۲- چگونه ژاپن می‌تواند خود را به تمدن غرب نزدیک کند؟
- ۳- برای رسیدن به این هدف، سیاست و حکومت ژاپن باید چه ساختاری داشته باشد و چگونه جهت‌گیری کند؟
- ۴- انسان متمدن چگونه انسانی است؟ این مطالب در قالب یک پیشگفتار و در ده فصل به بحث گذاشته شده است.



### معرفی و نقد کتاب:

### نظریه تمدن

### الف) معرفی کتاب

کتاب نظریه تمدن (An outline of a theory of civilization) فوکوتساوا یوکیچی به رشته تحریر در آمده و سال‌ها پیش ترجمه فارسی آن توسط چنگیز پهلوان به بازار عرضه شد. این کتاب در سال ۱۳۷۹ توسط انتشارات گیو تهران، برای بار دوم در ۳۹۹ صفحه به چاپ رسیده است.

غیریت پروری و دشمن تراشی ۳- ترویج اصل نسبیت.

در این جا اندیشه‌های او از یک سو با مبانی عرفانی همخوانی و هم‌نوازی دارد، که همواره دشمن تعصب و مروج تساهل و مدارا بوده است، و از سوی دیگر، به اندیشه فیلسوفان نوآوری چون آیزایا برلین و کارل پوپر نزدیک می‌شود، که هر دو دشمن سرسخت جزم‌اندیشی و خشک‌اندیشی به شمار می‌روند. نسبیت در امور سیاسی، یکی از آموزش‌های مهم بودایی است. همان‌طور که «اوکتاویو پاز» یادآوری می‌کند، لبخندی که در مجسمه‌های بودا بر روی لبانش نقش بسته، نشانی از این است که در کارها سخت‌گیری و تعصب راه به جایی نمی‌برد.

در فصل دوم، با عنوان «تمدن غربی همچون هدف»، فوکوتساوا از شیوه تکوین و تکامل تمدن سخن می‌گوید. به اعتقاد نویسنده، هر تمدنی سه دوره را پشت سر نهاده است (ص ۸۲). اما باید توجه داشت که ظاهر و پوسته تمدن چندان مهم نیست، آنچه مهم است «روح تمدن» است. منظور از روح تمدن، همان معنای زندگی و زندگی با معنی است که فراتر از جنبه‌های مادی

در پیشگفتار، نظر و گذری کلی به مطالب مندرج در ده فصل کتاب شده است. فوکوتساوا در آغاز، همان‌گونه که انتظار می‌رود، «نظریه تمدن» را تعریف می‌کند: «نظریه تمدن به مسأله تکامل روح بشر می‌پردازد.» (ص ۶۱) او در سرتاسر کتاب به همین برداشت از تمدن و یا از نظریه تمدن، وفادار می‌ماند.

او در پیشگفتار، به اجمال از تاریخ ورود اندیشه‌های غیربومی به ژاپن سخن می‌گوید:

«قدیمی‌ترین یورش از جانب

اندیشه‌های بودایی و آموزش‌های

کنفوسیوسی صورت‌گرفت و در

روزگار ما و جدیدترین آن، ورود

اندیشه و فرهنگ و آموزش

آمریکایی است.» (ص ۶۳)

رویارویی تمدن غرب با تمدن ژاپنی نقطه عطفی در تاریخ این کشور به شمار می‌رود. به توصیه او، ژاپن باید رفتاری خردمندانه در این رویارویی داشته باشد؛ نکته‌ای که از جانب هموطنانش به خوبی رعایت شد.

وی در فصل نخست، در مورد سه مسأله مرتبط به یکدیگر به بحث می‌پردازد:

۱- دوری از تعصب ۲- پرهیز از

تمدن شود، لازم است با بعضی از بیماری‌های تمدن مبارزه کند. از جمله آنها، بیماری جهل و بی‌فضیلتی و نابرابری است. فقط یک حکومت صالح و شایسته است که می‌تواند این بیماری‌ها را از تخت به زمین بکشد. اما حکومت صالح چه نام و نشانی دارد؟ فوکوتساوا به این سؤال دیرین، چنین پاسخ می‌دهد:

«شکست حکومت اهمیت

چندانی ندارد، شیوه اعمال قدرت و

عملکرد دولت مهم است.»

در این جاست که او زمام تمدن را به دست سیاست می‌سپارد و می‌گوید:

«خوب و بد حکومت و نظام

سیاسی را می‌توان از درجه تمدن

ملتش فهمید، همان‌طور که درجه

تمدن هم به عملکرد حکومت

وابسته است.»

به گفته او:

«هرگاه به تمدن کاملی دست

یابیم، حکومت کاملاً زاید خواهد

شد. در چنین جایی نیازی نخواهد

بود که شکلی را مرجح بر شکل

دیگری دانست یا بر سر نام‌ها به

جدل پرداخت.» (ص ۱۳۶)

تمدن است. به بیان دیگر، به زعم وی آنچه سبب می‌شود ملتی پیشاهنگ قافله تمدن باشد و یا چون خاکستری به جای مانده از این کاروان به شمار آید، تمنیات، خواسته‌ها و ارزش‌های قلبی آن ملت است. فوکوتساوا می‌گوید که ژاپنی‌ها در این زمینه مشکلی ندارند. زیرا مردم ژاپن مردمی هستند خردگرا و از حیث سیاسی، آزادی‌خواه. وی در پایان این فصل چنین نتیجه می‌گیرد که ژاپن باید تمدن غربی را با آغوش باز پذیرا شود، اما هم‌زمان، فرهنگ ملی و ارزش‌های قومی و هویت خویش را نیز باید پاسداری کند.

«ژاپنی‌ها وظیفه دارند که جامعه

سیاسی (استقلال ملی) ژاپن را

حفظ کنند.» (ص ۱۰۷)

«جوهر تمدن» و یا «چیستی تمدن» در فصل سوم کتاب به بحث گذاشته شده است:

«تمدن به معنی گسترده آن،

یعنی نه فقط آسایش در زمینه

ضرورت‌های روزانه، بلکه

هم‌چنین پالایش معرفت و پرورش

فضیلت به نحوی که زندگی بشری

را به مرتبه‌ای بالاتر ترفیع

دهد.» (ص ۱۱۹)

به عقیده نویسنده، اگر بناست که ملتی

قدرت با عالمان روشن‌اندیش سر  
ناسازگاری داشته‌اند.

فصل پنجم که ادامه فصل چهارم است، چیزی نیست جز نگرانی در مورد همین موضوع، یعنی تعدی صاحبان قدرت به حریم اصحاب علم و اندیشه! نویسنده به حکومت هشدار می‌دهد که مبدا سر راه اندیشه و اندیشمند بایستد:

«اگر حکومت بخواهد خُلق و

خوی واقعی زمانه را بیابد، هیچ

چیز بهتر از آن نیست که آزادی

مطبوعات را مجاز بداند و به افکار

مردم دانش‌آموخته گوش فرادهد.

محرومیت آزادی مطبوعات، سد

کسردن جریان اندیشه‌های

هوشمندانه است و به کار گرفتن

مأموران مخفی برای نظارت بر

خُلق و خوی کشور، مانند آن است

که موجودی زنده را در محفظه‌ای

بدون هوا بسته‌بندی کنیم و ناظر

مرگ تدریجی آن باشیم. به چه حد

از پستی انسان می‌تواند تنزل

کند؟» (ص ۱۸۲)

اما اینکه معرفت و فضیلت چه رابطه‌ای  
باهم دارند، در فصل ششم با آن آشنا

بعد از سیاست، نوبت به فضیلت  
می‌رسد که در فصل چهارم از آن بحث  
می‌شود. به‌طور کلی، در این قسمت نویسنده  
می‌خواهد این مطلب را روشن کند که  
معرفت، فضیلت و سیاست چه رابطه‌ای  
باهم دارند و چگونه باید کنار هم قرار گیرند؟  
نیک می‌دانیم که این موضوع بحثی دامنه‌دار  
و قدیمی بوده و مورد توجه کسانی چون  
افلاطون در روزگار باستان و «دانشمند و  
سیاستمدار» نی هم‌چون ماکس وبر در زمانه  
ما بوده است. به عقیده فوکو تساوا:

«کار حکومت، به سان عمل

جراحی است و وظیفه یک

دانشمند، آموزش است. این دو

نقش به اولویت‌های متفاوتی

می‌پردازند؛ اما هر دو برای رفاه

ملت ضروری‌اند. نکته اساسی این

است که هر دو باید مکمل هم

باشند نه ضد یکدیگر، تا با

انگیزش و تشویق متقابل، پیشرفت

تمدن بتواند بی‌آنکه باز داشته شود،

ادامه یابد.» (ص ۱۶۶)

گفتنی است در بسیاری از کشورهای  
شرقی متأسفانه این همدلی و هماهنگی  
جنبه نادر و استثنایی دارد و اغلب اربابان

کمتر سازنده و بیشتر بازدارنده است. نماد و مظهر اخلاق را می‌توان در مثال زیر مشاهده نمود:

«در کنار جاده‌ها سه میمون را می‌توان دید، یکی چشمهایش را و یکی دهانش را و سومی گوش‌هایش را بسته است. یکی معرف ندیدن و دیگری معرف سخن نگفتن و سومی معرف نشنیدن است ... پیرو اندیشه، چشم‌ها، دهان و گوش‌های آدمی —جرای بسی اخلاقی هستند.» (ص ۲۱۸)

این کورشو و دورشوها تا کجا می‌تواند ادامه یابد؟ به عقیده نویسنده تا آنجا که خلقت خداوند را نیز زیر سؤال ببریم که چرا اینها را آفریده است!!

اگر اخلاق‌گرایی با خردگرایی همراه و قرین نشود، به جای آنکه تمدن‌ساز باشد، ویرانگر تمدن خواهد بود.

عنوان فصل هفتم، "زمان و مکان مناسب برای معرفت و فضیلت" است. در فرهنگ ایرانی این موضوع در قالب یک تمثیل بیان شده است: «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد». می‌توان گفت که زمان

می‌شویم:

«فضیلت به معنای اخلاق و درستکاری است، در غرب آن را اخلاق نامیده‌اند... معرفت به معنای فهم است، در غرب آن را عقل نامیده‌اند.» (ص ۱۹۱)

اخلاق و عقل، هر یک به دو نوع تقسیم می‌شوند؛ خصوصی و عمومی. به عنوان مثال، صداقت، پاکی، فروتنی و درستی و به طور کلی، هر آنچه که به قلب مربوط باشد، فضیلت خصوصی محسوب می‌شود. اما شرم، عدل، راستی، شجاعت و مانند آن، که به هنگام سر و کار داشتن فرد با دیگران بروز می‌کند، جزو فضیلت عمومی به شمار می‌رود. وقتی فرد ظرفیت و توان آن را دارد که به گنجه چیزها برسد، از معرفت خصوصی و هنگامی که می‌تواند رویدادها را ارزیابی کند، از معرفت عمومی برخوردار شده است. حال سؤال این است که کدام یک از این دو در ساختن تمدن نقش مهمتری دارد؟

به زعم نویسنده، "اخلاق" که بیشتر با درون آدمی سر و کار دارد، امری "آمدنی" است، نه "آموختنی" و اغلب با نهی، خودداری و کنترل ارتباط می‌یابد. در واقع

نداند چه چیز را و به چه میزان بخواهد، "حقوق" برایش معنی ندارد و خودبه‌خود "حکومت مردمی" هم برایش چندان معنا و مفهومی نخواهد داشت. (ص ۲۵۴)

فصل هشتم، در مورد ریشه‌های تمدن غرب بحث می‌کند. چنان‌که فوکو تساوا خود اشاره دارد، این فصل در حکم خلاصه‌ای از کتاب تاریخ تمدن، اثر گیزو<sup>۱</sup> می‌باشد. شاه‌بیت فصل مزبور این است که تاریخ تمدن غرب، چیزی نیست جز تبرد بر سر معرفت و آزادی. نتیجه مستتر در این فصل آن است که کاروان تمدن از صحرای پرخطر آزادی می‌گذرد.

فصل نهم، به ریشه‌های تمدن ژاپنی می‌پردازد. به عقیده فوکو تساوا، در تمدن ژاپنی به نوعی به روحیه "عدم توازن قدرت" برمی‌خوریم. منظور از عدم توازن قدرت، نوعی سلسله مراتب قدرت است که در آن هر کسی نسبت به فرادست خود فرمانبردار محض است و در مقابل فرودست خود متکبر و مغرور. در واقع، همه در زنجیره قدرت و قدرت‌طلبی اسیرند و هر کسی به طریقی دست به اعمال قدرت و خودکامگی

و مکان تا حدودی بر معرفت و فضیلت تأثیرگذارند، پس آن را به "نسبیت" می‌کشانند. همان‌طور که شکسپیر در "مکبث"، از قول زنان جادوگر این موضوع را مطرح می‌کند که چون خوب و بد نسبی است، پس هر کس می‌تواند به دلخواه خود آن را تفسیر کند و به کار بندد (البته در بینش مکبث نه در اندیشه خود شکسپیر). اما در بینش کسانی مثل لئو اشتراوس، مؤلف کتاب "حقوق طبیعی و تاریخ"، جهانی که فاقد اصل باشد و یکسره مبتنی بر نسبیت، جهانی پرآشوب و ناسالم خواهد بود که در آن "زیستن" غیرممکن است. بدیهی است که تمام ادیان نیز بر همین باورند.

اما منظور فوکو تساوا از "زمان و مکان مناسب برای معرفت و فضیلت"، به اجمال این است که خوبی و بدی تا حد زیادی وابسته به رشد فکری مردم است و چون رشد فکری خود وابسته به زمان و مکان است، پس معرفت و فضیلت از دوره‌ای تا دوره دیگر و از کشوری تا کشور دیگر نیز متفاوت خواهد بود. به بیان دیگر، نویسنده از این موضوع چنین نتیجه می‌گیرد که هر اندازه درک و شعور سیاسی بیشتر باشد، "حقوق طبیعی" نیز به همان میزان افزایش خواهد یافت. آن‌که

مطلق آیینی و استبدادپروری در گذشته، مهمترین عامل "غیرتمدن" ماندن ژاپن بوده است. اما از همان روزگار، فوکوتساوا اثرات ترک عادت گذشته را مشاهده می‌کند. (ص ۳۵۲) او با واقع‌بینی می‌پذیرد که در زمینه مادی، تمدن غرب بسی پیشرفته‌تر از ژاپن است و زمینه و بستر لازم برای رشد نهال تمدن در ژاپن به اندازه غرب فراهم نیست. زیرا سنت‌های سیاسی ناسالم در ژاپن وسیعتر و عمیق‌تر از غرب است. این اعترافات خردمندانه، نقطه آغاز اصلاح بود. گفته شد که ژاپن باید به هر قیمتی شده خود را به پای غرب برساند و لازمه این کار، درآمیختن با غرب، همراه با حفظ هویت ملی است.

«استقلال کشورمان، هدف است

و تمدن مردم ما، راه رسیدن به

آن» (ص ۳۹۱)

### ب) نقد محتوایی

کتاب نظریه تمدن به لحاظ محتوایی حاوی نکات زیر است:

۱- با وجود اینکه "نظریه تمدن" نزدیک به یک قرن و نیم پیش نوشته شده، اما روح حاکم بر آن بسیار زنده، با نشاط، و مدرن است.

می‌زند. از این رو می‌گوید:

«نباید منع استبداد را فقط در

حکومت جست. حکومت فقط

محل تجمع مستبدان است. محل

مناسبی است برای اینان تا به

هنگام اجرای سیاست چهره

راستین خود را نشان دهند. اگر

چنین نمی‌بود و اگر منع استبداد در

حکومت می‌بود، در این صورت

همه مردم درمی‌یافتند که این شر

فقط در میان مقامات حکومت

وجود دارد و دیر یا زود دست به

اعتراض می‌زدند.» (ص ۲۹۳)

همین روحیه عدم توازن قدرت، یعنی

زورگویی به فرودست و زبونی در برابر

فرادست، حد فاصل آشکاری است میان

تمدن غرب و ژاپن که هرچه زودتر باید از

میان برداشته شود. این روحیه منفی را ژاپن

از گذشته دور به ارث برده است:

«پرداختن به مطلق آیینی در

این روزگار و دوران و در معرض آن

قرار گرفتن را نمی‌توان به کلی گناه

نسل حاضر دانست... سهم

آموزگاران کنفوسیوسی عظیم

بود.» (ص ۳۱۸)

میسر می‌شود. پس "فوکوتساوا" پی افکن توسعه تک خطی است. توسعه تک خطی که از نیمه قرن بیستم از جانب کسانی مثل والت ویتمن، روستو، تونیس، ایولاگست و آرتور لویس مطرح شد، یا انتقاداتی روبه‌رو شده است. کسانی مثل سمیرامین، گوندرفرانک (که بعدها توبه‌نامه نوشت)، پل باران و شماری از عالمان توسعه آمریکای لاتین، از این شیوه انتقاد کرده و در مقابل، نظریه توسعه "نومارکسیستی" و "وابستگی" را عنوان کرده‌اند. اگرچه اندیشه اینان در پاره‌ای موارد حاوی نکات سودمندی است، اما جذاب و شعارگونه حرف زدن، با حقیقت‌گویی لزوماً یکی نیست. به بیان دیگر، خوب حرف زدن با حرف خوب زدن چه بسا یکی نباشد. در هر حال، در این مختصر جای طرح تفصیلی این مسائل نیست.

۴- از نظر شکلی، می‌توان گفت که فصل‌بندی کتاب و ترتیب و تقدم فصل‌ها منطقی و مناسب است و عنوان هر فصل نیز با درونمایه آن مطابقت دارد. اما در شیوه نقل قول و نیز ذکر منابع و مأخذ، از شیوه مرسوم و متداول امروز فاصله می‌گیرد. فوکوتساوا از نقل قول مستقیم استفاده

۲- نویسنده تیزبین، درد ژاپن و درد مشرق زمین را خوب تشخیص داده است. این درد، عبارت است از درد قدرت طلبی، استبداد و سرکوب!

طرفه آنکه ژاپنیان کوشیدند این درد را درمان کنند. اما هنوز بعضی از کشورها این بیماری را نشناخته‌اند و یا به‌طور جدی به درمان آن نپرداخته‌اند. و بدین‌سان هرچه بیشتر از قافله تمدن فاصله می‌گیرند و روبه‌روز عقب‌تر و عقب‌تر... می‌روند.

چشم باز و گوش باز و این عمی

حسیرتم از چشم‌بندی خدا

(مولانا)

۳- کتاب فوکوتساوا پر از اندیشه‌های تکان دهنده، جذاب، منطقی، عبرت‌آموز، کاملاً شیرین و خواندنی است. با این همه، برای آنان که نمی‌توانند خود را از اسارت قالب‌های تنگ و تعصب‌آلود خارج کنند و به وسیله اسم‌ها و ایسم‌ها به چهار سیخ کشیده شده‌اند و یا به تعبیر کارل پوپر، گرفتار "اسطوره چارچوب" هستند، ممکن است کتاب آزار دهنده‌ای باشد. چراکه می‌توان گفت که "نظریه تمدن"، نشان دهنده راه توسعه ژاپن است و این توسعه در سایه نزدیکی به غرب و گرت‌برداری از آن تمدن



### منابع و یادداشت‌ها:

۱- حکومت میچی (۱۹۱۲ - ۱۸۶۸) دارای

ویژگی‌های زیر است:

- نخستین سال حکومت میچی هم‌زمان با وضع

و تدوین سوگندنامه معروف یا اولین متن

قانون اساسی ژاپن بود که در آن سعی شد

قدرت فئودال‌ها تضعیف شود.

- با شکست شورش ساتسوما در سال ۱۸۷۷،

لیبرالیسم به جای فئودالیسم نشست.

شورش ساتسوما آخرین جنبش و شورش

فئودالی بود.

- در سال ۱۸۹۰، میچی آموزش را اجباری کرد و

۱۰ سال بعد صددرصد کودکان ژاپنی به

مدرسه می‌رفتند.

- میچی کوشید ژاپن را به یک جامعه صنعتی و

مدرن تبدیل کند.

نمی‌کند و در هیچ مورد نیز مأخذ و منبع خود را ذکر نمی‌کند. جز یکی دوبار که به کتاب "تاریخ تمدن در اروپا" اثر گیزو و "تاریخ تمدن در انگلستان" اثر باکل<sup>۱</sup> اشاره می‌کند، دیگر در هیچ جا سند و مدرکی ارائه نمی‌دهد.

دکتر علی اکبر امینی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی